الا ان اولیاء الله لا یموتون
یعنی
شرح قصیدۂ غوثیہ
در مطبع صبح صادق واقع سیتاپور طبع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین ۔ والصلوٰۃ والسلام علی

رسولہ سیدنا ومولانا محمد والہ واصحابہ

واولیاء امتہ اجمعین ۔

اما بعد واضح باد کہ این رموزی چند ست متعلق قصیدۂ
حمیدۂ خمریہ کہ بر دل و زبان عارف کامل حضرت شیخ و فاضل
محمد نوری دامت برکاتہم القا شدہ و نامش رموز خمریہ است
اخبر از سال تالیفش میدہد جناب حق سبحانہ بہ برکت قدم پاک
سلطان الاقطاب امام الافراد شاہنشاہ محی الدین عبد القادر

حسنی حسینی جیلانی رضی الله عنه و ارشاد بخشا آن تو فیض شامل هم
و این احقر جامع آن الهام را در زمرهٔ خدام کرام آن منتخب الله هم
محشور سازد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام لایزال ... ذات او مستجمع وصف کمال
آنکه او داد این جهان و آن جهان ... هست او بخشنده و هم مهربان

بسم الله الرحمن الرحیم

سقانی الحب کاسات الوصال
فقلت لخمرتی نحوی تعال

داد ساقی از می حب خدا ... کاسهای وصل لی در لی مرا
پس بگفتم کای شراب صفا ... بی حجابانه بسوی من درآ

بدانکه در سقانی الحب رمز است اولاً در صیغهٔ ماضی که بر تحقیق
دلالت میکند رمز است بانکه باده نوشی آنجناب از اول بی اول
بود و از وجود حسی بالاتر بود چنانچه بجای دیگر فرموده اند ما گشت

قَبِلَ الْقَبُولَ قَلْبُهَا مُتَجَلِّیاً دیگر در جمیع افراد با متکلم رمز فردیت
آنجناب است که در ملفوظ شریف است انا فرد لا شریک لی
دیگر در نسبت ساقی بجانب حب که مراد از وی عشق حقیقی است
رمز است بآنکه محبوب ربانی را عشق خود طالب است نه چنانکه دیگران
خود طالب عشق باشند و اگر مراد از حب مصدر مبنی برای مفعول
است پس مقصود ذات نبی صلی الله علیه وسلم است که محبوب
حقیقی همانست دیگران همه طفیلی اند یعنی آن بود که نوشانید
مرا محبوب حقانی و ساقی ربانی صلی الله علیه وسلم کاسهای
وصول را در ینوقت رمز است که مربی حقیقی من همون ذات مطهر
است که مراد بی ورود تواند که مراد ذات الله بود و در هر دو جا
اطلاق ساقی و محبوب از روی معنی و حقیقی لطیف است و درین
هر دو تقدیر سرامی که در بیت کلام است زبان خامه از بیان آن
عاجز است و در جمع آوردن کاسات بآنکه برای وصول الی الله
من سلوکها بسیار است مثلاً مریدی را یک سلوک نشود و مرید
دیگر را سلوکی دیگر و علی هذا القیاس و اظهر آنست که مراد بکاسات

وصال تمام سلوکهای اولیاء الله باشد یعنی نوشانید مرا جام صهبای وصال
یا آموخت مرا چه سلوکهای وصول ذو الجلال پس هر که بجوید از من
آموزد و شمع رهروی از ید بیضای من افروزد چنانچه ابیات قریب
ناطق بر این مضمون واثق است و در لفظ قامت اشارت است
بآنکه رتبه صحو و هوشیاری آنجناب را در هر درجه حاصل بود چنانکه
از نوشیدن شراب سکر در گیرد و هوشیاری خلل نپذیرد و در
پایه اضافت خمرتی و نحوی رمز است که شراب محکوم است و
نیز رمز است بآنکه شراب عشق نیز از جمله مریدان و طالبان این
درگاه است و آمد و رفت او را در بارگاه است هر جا که میخواهیم
میفرستیم و نیز رمز است که بشراب هم نزد ما صورت و شکل نموده می آید
چنانکه همه چیزها از آفتاب و ماه و وصال و دین و شریعت و طریقت
وغیر ذلک نزد آنجناب بمطالعه القاب صورت و هیکل گرفته
می آمد این بار از احوال و خوارق آنحضرت باید دریافت و
در همین فرمان عالی رمز است بسوی ابتدای سلوک و انتهای
سلوک نیز که اول طریق سلوک جذبه عشقی است هر گاه

استعداد خود از جلوهٔ جمال و شراب لال بهین یافت و بهره زدند
وسعت حوصله یافت این معنی ظهرست و در لفظ فی کئوس که
رمزست به تیار بودن شراب اشارت ست باینکه در طریق ما
شراب شراب خوار طالبان را میخواهیم بهین که آمد بعد جام رسید محنت کم و فتوح بسیار شرابی
ساقی در کاسها ریخته و بزم آراسته آن طالبان بیائید دامی
خشک لبان تشنه کامی کجا ئید و نیز فی در فی کئوس که دلالت وارد
بر احاطه و ظروف رمزست که شراب جان فی عشق ما هر چند تشنه جگر تاب
است اما از ضبط شرع و ورع بیرون نیست و تواند که مراد از
کئوس سینهای پیران بود یعنی تربیت بهین از سر در وجهان حقایق
عرفان ست با این طریق که همه پیران حامل نسبت باطن بکیسر انوار
و اسرار الهی را در کاسهای قلوب صافیه نموده آن فیض محمدی
صلی الله علیه وسلم را بمن رسانیدند و مانند و وجهت داران
امانت را بجا سپردند و در کلمهٔ فا رمزست باینکه قصد و دل دادن
یا مستی شراب بی تراخی بود یعنی بهین که شراب نجات رو آورد او را
بمه عایش کر قسمت جین الاحباب سانیدیم و تواند که معنی چنان بود

ترقی بکنید و بدانید که از مقام شما مقام دیگر بلندتر است ازینجاست
که فرموده اند فرق ما بینی و بین الاولیاء کفرق الارض والسماء و درین
دفع تردد بعض اقطاب بود یعنی تردد شما را دفع کنید و شراب بنوشید
و درین رمز است بآنکه سالکان بعض اوقات حال خود کمال نمایند
هرچند که بالای آن مراتب دیگر بود و بدانکه نکته عالی ست و رموز حالی
یعنی فرود آئید تا بمن بحال من یعنی شما را تا بآن نسبت که خود بحضور ما
توانید آمد اول خلعت بتوجه حال ما بپوشید بعد ازان در بزم ما بیائید و
شراب حقائق بنوشید و در صفه جمع رمز است بآنکه یکجا شده صحبت ورزید
که فی الجماعة برکة یعنی یک یک تا نباشید که جماعت جماعت بیائید و
شراب آماده باشید که بحر و رجوش ست یک موجه از من بحر بی پایان
الی هزار ساحل نشینان استغنا ده را یکمرتبه مدهوش کرده با هوش خواهد
آورد و در حکم مدخول که از خود واد خلو فرموده اند رمز ست که اقطاب را
تاب نبود که بی اجازت آنجناب القدس در بزم شریف خود را پیدا آورند
از پی حاجبان آداب کی روا میدارند که در بارگاه سلطان السلاطین
و کارگاه سید الاساطین بحکم در آئید و رجال جمع رجل ست یعنی مرد

یعنی شما مردان باید قوت بکشید و به رزم آئید و اگر یعنی پیاده بود
یعنی چنین شود که شما پیاده و [illegible] پیشقدم شید یا دو شاه و اگر پیاده را خدا توفیق
از فضل خود نمود لیسا و قات پیادگان سوار شوند در وقت ضرورت
با کمال کار زار باشید و با وجود این حالت شان شما را خطا [illegible] در رزم
خود آورده ایم و غیره خیلی ست با آنکه دیگر اقتضا بیاید و لهذا تجنب [illegible] شما
است هنگام که از پیاده تا شاه و چه قدر راه است سبحان الله و بحمده -

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا [illegible]

فَسَاقِي الْقَوْمِ بِالْوَافِي سَلَالْ

[illegible] من [illegible] خوریل	را کسی شما هم شما چون لشکرید
ساقی میخانه فیض خدا	جام بالامال بخشیده مرا

در هموار هر دست با آنکه شراب نوشیدن تا به تاب ست خبردار باشید
و خود را در قصد خود ثابت دارید شما و از خود روید و قدرا [illegible]
مخالف هر دست با آنکه بعد از [illegible] و قصد تفاوت بکشید همین که قصد کردید
بنوشید یعنی جمع کنید و اراده بنوشید که یکی از اینها کار گر نباشید

شربی بی ارادہ درخت بی آب جبار آمد بی شربت یقین بی تخم و چون مقید
بزبان نکردہ اند دلالت اطلاق میتوان فهمید در قشت این سخن باید اندیشید
و دراتم که صیغه خطاب ست رمزیست که تا مصطبا و قربی دبوادی
واقطاب آنجا با ہران حضرت بودہ اند چنانچه در قرآن آمده شده کرده له
علی حکم اتصال فرموده اند و دراتم خبودی رمزیست بانکه از اولیاء
طریقت از ہر طریقه لشکرہا حاضر بودند و آنجا ابن فنفر تاج محبوبی تخت تشریف
سلطانی کامل بودند ہر طرف حکم شاہی جاری بوده و باشد و در ہر
چارسو نسیمات آن گلزار سرمدی فائح و ساری غنچه ہر دلی از انتشار
مفتوح و گلبن ہر جانی از آن باد صبا مفتوح و ندا آواز ساقی القوم
ذات النبی صلی الله علیه وسلم ست چنانچه شعر فغلطنی باین شعر ست
یعنی قصد کشید و جوشید و ندا آمد که شراب از خوردن با کم شده نیست
نه بلکه در جوش ست ما خورده ایم و فضله و پس خورده بشما داده
ایم ساقی در جوش و شراب جوش در جوش زیرا که شراب عشق الہی
در زمان انبیاء سابقین قطره بوده و در زمان حضور سرور انبیاء علیه
و علیہم الصلوٰۃ والسلام دریا شده و در دل ہر ولی نہری از آن روشن شده

ای منتهیانِ مقامِ ارتقا … گرچه پس عالی بود جای شما
جای من از جای تان بالاتر است … حال من از حال تان اعلیٰ تر است

بدانکه مقام و حال از اصطلاح صوفیه است و بعض جا با فرق شناخته‌اند که از روی تحویل و گردش هرگاه سالک بالا رود تا آنکه روز بروز کمال بحصول پیوندد این را حال گویند و از اعتبار آنکه در آن مقام رسد که بالای آن در حق وی گردش و تحویل نبود آنرا مقام گویند و در بعض اوقات مقام نوعی را که بالای آن تحویل و تعریف نوعی ممکن بود نیز اطلاق مقام کنند درین فرمان شریف حال و مقام بیک معنی بود چنانچه بالا فرموده اند مجالی و ادخلوا انتم رجالی و آینده میفرمایند لیس فی الجد و مقام آنجا نیابت خاص سرور انبیا است صلی الله علیه وسلم حق الله تعالیٰ بطفیل محبوب حقیقی خود غوث ربانی را نیابت مطلق عطا فرموده لیس کسیست که برابری آنجناب نماید آری اصحاب کرام بر رتبه صحبت نبوی مستثنی اند۔

أنَا فِي حَضْرَةِ التَّقْرِيبِ وَحْدِي
يُصَرِّفُنِي وَحَسْبِي ذُو الْجَلَالِ

شنیدیم بلبلی با شاهدی و جهان حرام تو دستی کجا جز شراب عشق تو مستی کجا
و در اصطلاح قبالی ارشدست باید و بین جلوه مستعدین اولیا سوای صحابت قبا حریر
حریر الاحباب کسیان زیر قدم هستند و از انوارها اقتباس شوند و ما بعدیش جنبش
هر یک دست اصالتش را داده شد و باقی شیوخ مردان خلعت ارادت طلبان را داده
زیرا که این باب خاص برای من فتح میشود و دیگر آنرا از توجه باکشاده اند ـ

کسانی خلعة بطراز عشقهم
دو تاجی بتیجان الکمال

از جنابش در بر من خلعت ست	خلعتی کان از طراز عزت ست
اتفاقی کرده کار ذو الجلال	بر نهاده بر سرم تاج کمال

و در کسوت خلعت طراز عزم ارشدست بعطای لباس محبوبیت فرا انجا به بارگاه
رسالت بنیاد لباس عام که دیگر اولیا را هم حاصل شده بلکه لباس خاص
لباس تخصیص مخصص جمله اولیا سابقین و لاحقین با جبا دار و اج که متواتر از کار
خرقه فردی شدن لبس خلعت دوام دولت و تاج علو مدارج انحضرت [illegible]
ارشدست و ابرار کردن آن برای اجرای فیوض طریقه عالیه قادریه ابدا

بعد عطا خلعت بآنجناب آن آرزو و سوال را نیز عطا فرمود پس مراد
از سوال تواند که مطلق باشد پس مرست بدانکه هر چه از جناب الهی
خواستم مراد او و تواند که از سوال سوال خاص مراد باشد که آنجناب
غوث ربانی از حق عز اسمه درخواستند که هرکه مرید من بود آتش دوزخ
بر آنکس حرام گردانی و این دعا بعز استجابت رسید پس خود چو ذات قدسی
سائل بود + از جناب حق دعا کم رد شود + شکر ما بادا ادا سازیم ما +
در حق ما چون نموده آن دعا –

وَوِلَایِ عَلَی الأَقْطَابِ جَمْعًا
فَحُکْمِی نَافِذٌ فِی کُلِّ حَالِ

بر همه اقطاب والی گشته ام	زانکه من مولی الموالی گشته ام
حکم من نافذ بود در هر زمان	میدهم از خوف خائف را امان

در بیت فرمان عالی مرست بآنکه بعد از قلاده خدمت مرا نافذ الحکم
گردانید زیرا که اگر خدمت باشد و نفاذ حکم نبود هیچ تام نباشد ز هر
دیگر آنکه چون حکم ولایت بر اقطاب هست دیگر ان راچه مجال که باز

امر بیرون برده باشند و درا و درون لفظا جمعا مقرر ست با آنکه ولایت
غوث ربانی بر اقطاب تمام بود چه بر سبیل انفراد و چه بر سبیل اجتماع
و بر ولایت تمام اقطاب ولایت آنجناب فایق ست سبحان الله بحضرت
درجه رفیعه ذات اقدس در همه احوال یکسان و نفوذ حکم عالی آنجناب در
هر زمان است فردی نبود که از زیر قدمی خارج بود بلکه آنجناب محیط جمیع الاولیا
اند و چون بر ولایت مجموعه اولیا و الی و بادشاه باشند پس گفتن
تا بی فردی از افراد آنجناب قدس سره معلوم دور تحقق فی کل حال مقرر ست
با آنکه در هر حال من حیث حکم آنجناب نافذ و جاریست بر وجه اتم و اکمل از
حیات و ممات و ابتدا و انتها و قرب و بعد و شرق و غرب و زمان قریب
و بعید برا و دمی ازینجا معلوم میشود که قدم مبارک آنجناب تا قیامت
بر گردن اولیا بود مخصوص بزمانه حیات نبود و آنچه بعضی کسان مخصوص بزمانه
ساخته اند از کلام و فرمان آنجناب صریح رست و توانند که مراد از حال مقید
مصطلح باشد یعنی حکم نافذ است در جمله احوال ولایت چه تکوینیات
و چه تکلیفات پس حال و وقت من الی حال و وقت هر ولی ست
یعنی هر ولی در هر مرتبه از رتبه من فیضیاب ست در هر وقت بولایت

حقیقیہ آنجناب کہ از اول بودہ اشارت بود سے از ابتدا تا انتہا با
غوث بودی پر صفا ۔ صد دردہا و صد مرض از نام تو دارد شفا ۔
و بدانکہ درین قصیدہ عالی مرتبت چند القاب آنجناب یکی ولی کہ از ولایت
فہمیدہ شدہ دوم قطب الاقطاب کہ از علی الاقطاب جمیعاً معلوم میگردد
سوم حاکم کہ از تحکمی دانستہ میشود چہارم نائب مطلق سرور انبیا صلی اللہ
علیہ وسلم تا قیامت باشد پس نائب شیر و تیرہ منیب بود ازینجاست
کہ جناب مجلے القاب در قصیدہ دیگر فرمودہ اند۔ افلت شموس الاولین
و شمسنا ابداً علی افق العلی لا تغرب ۔ آفتاب دیگران کردہ غروب
آفتاب ما بود دایم شہوب ۔

فَلَوْ اَلْقَیْتُ سِرِّیْ فِیْ بِحَارٍ
لَصَارَ الْکُلُّ غَوْرًا فِی الزَّوَالِ

سر خود گر افگنم بالاے یم ۔ از الم دریم نماند ہیچ نم
بسکہ گردد سینۂ یم خوفناک ۔ آب یم غائب شود در قعر خاک

یعنی اگر پرتوہ از کمال خود بر دریا بیندازم از تو ایر نور از خود دریا

باوجود آن آغوش وسیع انسان تا بی بی آب شود وتواند کہ مراد

ازین بیان بحر آنجناب دیعنی آتش قہر ما دریا را از آب بی آب

سازد و درینوقت تنبیہ بود مر متکبران و مرددان را از نفاذ حکم

یعنی این جماعت مبادا تردد را پیشہ خود سازند بعد برد لایت خود

نظر داشتہ برخودی خود ببازید و مراد از بحار تواند کہ بحار ظاہری

باشد وتواند کہ بحار باطن یعنی قلوب اولیا بود و این بسیاق

مناسبت کلی دارد تا ہر فرد را بیداری حاصل آید و غنچہ راز

درکشاید براد ازین لفظ القا رمز ست کہ چندان توجہ ہم در کار

نیست ازین سبب لفظ ہی نفرمودند و در آوردن لام تاکید

رمز ست بآنکہ این امر از ظاہر بین جای تردد دارد والہذا تاکید

فرمودند تا دفع تذبذب شود و در امر کل رمز ست کہ ادنی قہر آنجناب

در افنا و استیصال امور عظیمہ کافی باشد۔

ولو القیت سری فی جبال

لدکت واختفت بین الرمال

سرِ خود گر افگنم در کوه سها | کوه ها را رود بنیاد و بها
سنگ گردد پاره پاره آن جبال | تختی گردند یکسر در رمال

و این لفظ شریف رمزیست بآنکه پرتوهٔ تجلیات که بر کوه طور تافته از برکات محمدیه در وجود با جلوه انداخت سبحان الله این همه فضل مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست دور پاره پاره شدن آن هم بآنکه انوار عشق ورا از بالطیران قهاری آتش ابیاز در هر جزوی از اجزا ادا حلیه در آید و جز در جز بتداخل قهری نموده از خود درود-

ولو ألقيت سري فوق نار
لخمدت وانطفت من سر حال

افگنم گر ذرهٔ اسرار پاک | بر سر آتش که باشد نور پاک
سرد گردد آتش ناچیز هم | سر حال من کند او را بهم

درین قرات شریفه رمزیست بظهور جلوهٔ معجزهٔ حضرت خلیل الرحمن علیه السلام از ینجا انوار علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل جلوه میدهد شیخ عبدالحق که از اولیای درگاه قادریست در اخبار الاخیار می آرند

کہ فانی از خود و باقی باللہ است آنجا قدس آیات اگر از قہاری
بہ قربان باللہ اندازند و ہمہ در تیغ او فانی گردند و اگر از رحیمی فانی
و مردہ اندازند ہمہ را زندہ سازند و جان در جان نوازند و این ہمہ بقدرت
مولی تعالی شانہ است کہ در آنجا ظاہر نمودہ اند ازینجا یار یعنی
عبدالقادر فہمیدہ میشود ؎ شاہ عبدالقادر آن نور خدا + سری
معنوی را شد ضیا + چونکہ ذاتش در شہود آمد زجود + گشت
عبدالقادر از وی در صعود —

وما منہا شہور او دہور
تمر وتنقضی الا اتی لی
وتخبرنی بما یاتی ویجری
وتعلمنی فاقصر عن جدال

نیست شہری در میان شہرہا — نیست دہری در میان دہرہا
چونکہ خواہد منقضی گردد مگر — پیش من آید روان بی یاد ہم

ای مرید خاص من خوشحال باش | مستحق بر اهل حق گوئی فاش
وان بکن فعلی که آن باشد مباح | مستحق عالیست بخشند فلاح

بدانکه مرید را درین فرمان نوازش اضافت داده یعنی ای مرید
من پس هر که مرید آنجناب بود سعادت دو جهانی قرین او ست زیراکه
مرید آنرا گویند که از اراده خود بر آمده باراده پیر دستگیر خود ممتلو شده
باشد و درین فرمان طرب مرسیت تا آنکه بعبادت و قصد کردن آنجناب طلب
خوشوقت حاصل آید و مجید و قصد کردن تحفه ربانی کشاید و در امر
داشتم که معنی بی پروا باش از همه بد خواست ایمائیست تا آنکه دشمنان
این بارگاه هر قدر که قصد عداوت نمایند آخر الامر خائب و خاسر گردند
اصلاً و مطلق مریدان طریقه قادریه را ضرری نتوانند رسانید و لفظ
در یاد کشاید امر ست باذکار و اوراد یعنی ای مرید من خواه ذکر جهر کن
خواه خفیه ورد و خوان یا نفل گذار بهر وضع که باشی از ما باش تحقیقات
ظاهر و باطن بهترین خود خواهد دید یا امر ست بامور مباحات شرعیه
درینوقت رقم بود بقول مبارک آنجناب که دیگر از چیزها می بگیر بشد
و یاران مارا از شر لعیت برسند دیگران از رتبه عالی و درجه متعالی

نیک تبہ رسیدہ و مراد از رفعت تجلی بہ نور شریعت محمدیہ یا شیخ یعنی
المدیح اند کہ رب من ست مرلی من ذات سرور کائنات صلی اللہ
علیہ وسلم بیاد اصطلاح نمودہ آنچیا ست کہ خود بار تا بانی الا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد فرمودہ ـ

مریدی لا تخف واش فانی
عزوم قاتل عند القتال

ای مرید خاص من از ہیچ کس
خوف را در دل مدہ در یکنفس

قاتل اعدا خویشم در قتال
زانکہ ہستم صاحب عزم کمال

درین فرمان عالی اشارت است بآنکہ مریدان مرا ہیچکس بعنوان ضرر رسانیدہ
نتوانند کہ دست تسلط دراز نمود در نیوقت تعلیم بود بآنکہ میان اولیاء دیگر
از تسلط خود دستی بر مریدان خود در اطلاق العنان نمایند ورنہ از شمشیر اعظم
بریدہ خواہند یافت سبحان اللہ عز اسمہ ـ

طبولی فی السماء والارض دقت
وشاؤس السعادۃ قد بدالی

هست ملک من بلاد کردگار — زیر حکم من بود لیل و نهار
بیش ازین ساعت که حق قلب مرا — آفرینده داشت وقت من صفا

چرا که مراد از بلاد تواند که همین بلاد معموره بود یعنی تمام شهرها در حکم من است
اگر خواهم غرق کنم اگر خواهم سلامت دارم درین وقت رمز بود به بیان
قدرت و قوت قاهره و رحمت عامه خود و تواند که مراد از بلاد قلوب
و ارواح مردم بود یعنی همه جذب القلوب و تسخیر الارواح در تصرف ما ست
و در اضافت بلاد بجانب ذات الله اشارت است یکی آنکه هر ملک که هست ملک خداست
را لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پس همه حکم من از روی حکم الله
تعالی ست آنجناب مطلع القاب محبوب باقی اند میدانی ملک محبوب
ملک محبوب بود دیگر آنکه رمز بود مر طالبان را که ملک خدا که عبارت
از عالم انوار و اسرار بود در تصرف من ست و وقت من صاف از آن
ست بیائید بباشید هرچه آرزو دارید بخواهید دیگر آنکه رسیدن بما
رسیدن به شهرستان وصول الهی ست زیرا که همه شهرهای وصول او
تعالی و اسما و تعمیر است و در ملکی. مرست با آنکه الله تعالی همه عالم
معموره و معموری را در ملک و تصرف آنجناب داده پس از اینجا معنی

و گو این معنی است اینجا معنی العلم نقطة ظاهر شود و در قرآن خردل
در حدیث آنکه همه مقدار ها در دیدهٔ اولیا حقیر نماید زیرا که دیدهٔ شان
بنور قدس روشن شود و لذت حقیقی از همه چیز ها افزون بود پس هرچه
در عالم الوجود محاط آن نور باشد در حیثیت همه مقدار ها صغیر نماید
و تواند که این صغر از سکون و سطوت قدرت قاهره باشد چنانچه در
وقت عروج ذریات شد ذره ذره صغیر شود از گری دید و نتوانند که وجه
صغر آن بود که همه چیز ها در دیدهٔ شان بزرگانه بود آری اینش همت عالی
چیزها می کلان صغیر نماید میدانی که بندهٔ خاکی کوهسار اسیر اند —

وَكُلُّ وَلِيٍّ لَهُ قَدَمٌ وَإِنِّي
عَلَىٰ قَدَمِ النَّبِيِّ بَدْرِ الْكَمَالِ

هر ولی را بر قدم شد رهبرا	شد بر قدم امر جناب مصطفی
وانکه او شاهست بر تخت جمال	آنکه او بدرست بدر لایزال

بر او حق مقام هر ولی را وسیلهٔ ذات نبی از انبیاء کرام باشد
زیرا که واقفان اصل ها امر جناب قدس الهی را همان فرو واسطه انبیا اند

اما مراد از سحاب که اسم القرب است تقلید ازین سحاب است مراد از تربیت
فرموده اند حضرت باری تعالی پیدا نکرده است و نخواهد کرد مانند شیخ
عبدالقادر رضی الله عنه و نیز از اصحاب است حکما مراد از
کمال در بدر الکمال اگر ذات الله تعالی کریم هست زیرا که عین کمال
کمال ذات نسبت بود در خوشوقت بدر الکمال معنی آن بود که
بدر مظهر نور کمال شمس است و اگر مراد از کمال وصول بود مر
بود با نکه تا رکاب لا نرا نور دید و بدر او رساند و آنچه از استعداد
دور بود آن بخشاید ۔

درست العلم حتی صرت قطبا
ونلت السعد من مولی الموالی

علم را من درس کردم نحیال	تا که گشتم قطب اقطاب جهان
اوست مولی نیست مولی غیر او	تربیت را نیست اولی غیر او

یعنی در درس علم ظاهر اینقدر رنج برده است که اگر صاحب علم در
تعلیم خود نیت نیک کند و آنرا وسیلهٔ وصول الهی سازد بحکم ایزد

کارسانند و رجوع اقطاب نیز بدین مطالب علیا میسر نجات الصدرین فرمودند
چه رمزیست متعالی یعنی از اشتغال طریقت یا درس علم است هر که
نفس بد لگام را درین مجاهده کشد قطب گردد و نیز رمزیست که پیر
طریقت را لازم است که در آخر از مدارج علوم را محافظ باشد و تواند
که مراد از عالم علم باطن بود پس درین معنی رمز بود که آنجناب ازین اول وجه
شروع ارشاد باطن نمودند چنانچه مرویست که رهزنان در راه سفر
توبه کرده مریدان اول آنجناب شده اند و در فرمان من مولی الموالی
رمزیست مراد از مولی الموالی ذات سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود
که از برکات درس علم زین بی واسطه وصول حضور نبوی صلی الله
علیه وسلم شد پس درین فرمان عالی رمز بود بآنکه آنجناب فرموده اند
لا منة لاحد علی الا الله و رسوله و دیگر جا فرموده اند وجدی رسول
فی الاصل ربانی و در آخر این خمریه هم فرموده اند وجدی حب سبحانه العظیم الاکرم
سبحانه و عز برهانه چه مجاهده کبری ست که بی واسطه بمطلب انتها کرده اند
و لهذا عبارت از وست برادر پیر سالک پس ای برادر اینجا معنی
طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة محقق شده محکم آن علمیست

بعد ذکر صوم رمضان است با کمال اکثر شد و وشش شد جهاد گرسنگی نیز بود

أنا الحسني والمخدع مقامي
وأقدامي على عنق الرجال

گشت روشن از رخم جان حسن — مخزن اسرار باشد جام من
بر سر من سایهٔ رحمان بود — پای من بر گردن مردان بود

سلسلهٔ کرسی اجداد پدری آنحضرت چنین است حضرت سید عبدالقادر بن سید
ابوصالح موسی بن سید ابوعبدالله بن سید یحیی زاهد بن سید محمد بن سید داود
بن سید موسی ثانی بن سید موسی الجون بن سید عبدالله المحض ابن حسن مثنی
ابن امام المسلمین حسن مجتبی ابن امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی زوج مقدس جناب
سیدة النساء بنت سید المرسلین صلی الله علیه و علیهم اجمعین و در بعض قصائد
قادریه علیه الحسنی الحسینی وارد شده میدانی که ازین عبارت بشارت
یعنی از روی نسبت ابوی از اولاد امام حسن اند ولهذا شاه مردان گویند
اکبر هم بودند و از جانب مادری از اولاد امام حسین سبط اصغر
رسول الثقلین اند پس کریم الطرفین النسب اند از طرف پدر و مادر و سلسلهٔ کرسی اجداد
مادری آنحضرت چنین است حضرت فاطمه ام الخیر بنت سید عبدالله صومعی بن سید ابو جمال الدین

ابن سید محمد بن سید محمود بن سید طاہر ابن سید ابو النصر ابن سید عبد اللہ ابن سید ابو الکمال ابن سید عیسیٰ بن سید ابو العلا ابن سید محمد ابن سید علی ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن سید الشہدا جناب امام حسین رضی اللہ عنہم اجمعین مخدع خانہ اسرار نہانی را گویند این مقام خاص آنجناب معلی القاب بود دیگری از اولیا اللہ این مقام کی داده اند سوای اصحاب کرام یعنی ہمہ اولیا در رتبہ خود فروتر ازان جانانہ اند اگرچہ درنا رجانانہ اند اما از راز نہانی خانہ ما بیگانہ اند این بود معنی قدمی ہذه علی رقبۃ کل اولیا اللہ الاولین و الآخرین۔

أنا الجيلي محي الدين إسمي
وأعلامي على رأس الجبال

ہست از جیلان کنیم احیاء دین	زانکہ محی الدین لقب دارم یقین
نیزہ ہای من رسیدہ بر جبال	روبروی ما کسی را نی مجال

در نوشتن وطن و اسم شریف رمزیست کہ طالب را باید کہ سر خود را از روی وطن فنا بداند تا منزہی کلی حاصل آید از ینجاست کہ نہ نگارد جز ہمین نشجرہ نیز خود رسیدہ اند و دیگر اوست ظاہر باطن منتہا سید برادر من اسم محی الدین یعنی پاک کنی محی دین خدای تعالیٰ

باشد شاد من دلفگار و تواند که این عبارت کنایه باشد از شهرت یعنی شهرت من از حد زیاده تر زیاده رسیده و تواند که مراد آن بود که اعلام من یعنی بیدان کامل من سلطان زاعجه استیلا گشته بود و تواند که مراد از جبال اولیاء کاملین باشند زیرا که جبال اوتاد مر زمین را و کاملان اوتاد اند مر دنیا و دین را فرد ربیو وقت رهبر بود که قدمی علی رقبة کل اولیاء الله الذین فی آخر هدای ادریس نامی محیی دین از سماها درگذشته بالیقین لامکان جمع دین مکان محمد میر لامکانی دان نشان محیی دین —

وعبد القادر المشهور اسمی
وجدی صاحب العین الکمال

نام من مشهور عبد القادر است	ازازل گشتم زجام عشق مست
هست بر من لطف رب لایزال	هست جدم صاحب عین الکمال

در ذکر این اسم مبارک رمزیست یا آنکه عبد از کمال ظهور قدرت قادر مرتبه یافته که قدرت مولی تعالی در وی کارها میکند ازینجا معنی عبد القادر خواهی یافت فقط

تمت

الحمد لله والمنة که رساله هذا در مطبع منشی سید محمد صادق صاحب مسموم بصبح صادق واقع سیتاپور بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۹۶ه بطبع

قطعهٔ تاریخ طبع از نظم زرین منشی شیخ
مبارک الله صاحب رهروی متخلص به اوستاد

ده چه شرحی معدن عرفان حق — طبع گردید است با لطف نکو

آنکه تصنیف محمد فاضل است — ساکن شهر گلاکورست او

فاضل و کامل وحید عصر بود — عارف و عامل نکو و نیکخو

غوثیه باشد قصیده آنکه خوب — شرح او این است اینک روبرو

کرده با تحقیق های بیشمار — عقده ها را حل ز روی جستجو

گوهران را منسلک کرده بهم — رمزها را داده نیکو رنگ و بو

هست اینجا ای طلبگاران حق — آنکه می‌جویید او را کو بکو

مثل خود دارد نه در خوبی خویش — غلغله افکند این در چار سو

کور چشمان را فزاید نور دل — تیره عقلان را نماید شست و شو

خواستم تاریخ طبع این کتاب — گفت هاتف با هزاران آرزو

از سر اسرار ای اوستاد زود — طبع شد گلدستهٔ عرفان بگو

[illegible]

الحمد لله والمنة که این رسالهٔ نافعه بتاریخ ۲۰ ماه [illegible] از طبع تمام گردید